

[تنبیه چهارم: نفی عموم سلب یا سلب عموم 1](#_Toc90138302)

[مختار مرحوم نائینی 1](#_Toc90138303)

[اشکال استاد 1](#_Toc90138304)

[رد کلام مرحوم نائینی به بیان دیگری 2](#_Toc90138305)

[اشکال استاد به رد مذکور 2](#_Toc90138306)

[تفصیل بین عام و اطلاق از منظر مرحوم صدر و رد آن 2](#_Toc90138307)

[بیان شبهه در باب مفهوم گیری و جواب آن 3](#_Toc90138308)

[ثمره روایت الماء اذا بلغ کرّ لم ینجسه شیئ 3](#_Toc90138309)

[بیان ثمره 3](#_Toc90138310)

[انکار ثمره از منظر مرحوم نائینی به ضمیمه قول به عدم فصل 4](#_Toc90138311)

[اشکال: قول به فصل داریم 4](#_Toc90138312)

[انکار ثمره بحث از منظر مرحوم نائینی به بیان ضمیمه قرینه خارجی 4](#_Toc90138313)

[اشکال استاد 5](#_Toc90138314)

**موضوع**: تنبیهات /مفهوم شرط /مفاهیم

# تنبیه چهارم: نفی عموم سلب یا سلب عموم

## مختار مرحوم نائینی

بحث در مورد این بود که اگر جزا عام یا مطلق باشد، آیا مفهومش انتفای عموم و اطلاق است یا مفهومش انتفای عام و مطلق است؟ مرحوم نائینی در معانی حروف و در جایی که عموم معنای حرفی باشد، فرمود: مفهوم انتفای حکم عام است. تبعا للشیخ الانصاری و خلافا لصاحب الحاشیه. از آن جهت که معنای حرفی قابل لحاظ استقالی نیست؛ پس قابل تعلیق نیست. نمی­شود عموم که معنای حرفی است معلق بر شرط باشد تا مفهومش انتفای عموم باشد.

### اشکال استاد

گفته شد این فرمایش ناتمام است. حالا اضافه می­کنیم. ما در بعضی از موارد می­بینیم بلا اشکال عموم معنای حرفی است و چیزی که منتفی شده است، عموم است، نه عام، اگر بنا باشد محال باشد، پس چرا در بعضی از موارد احساس می­کنیم که عموم معلق است. اذا غضب الامیر لم یحترم احدا،وجدان و ارتکاز ما این است که عموم عدم احترام معلق شده است. فرمایش مرحوم نائینی خلاف ارتکاز و وجدان است. تحلیلش هم کردیم که معنای حرفی داشتن قابل تعلیق هست.

#### رد کلام مرحوم نائینی به بیان دیگری

بعضی بیان دیگری مطرح کردند که در ضمن کلام مرحوم نایئنی هست. ایشان فرموده است عموم قابل تعلیق نیست پس جزا بما له احکام انحلالی معلق است که معانی اسمی هستند. یعنی جزا به خاطر این که احکام انحلالیه هستند، عموم معلق است.

مرحوم خویی و بعضی دیگری این شبهه را نقل کردند. پس وقتی که جزا احکام انحلالیه است، احکام عدیده معلق بر شرط شده است نه عموم.

##### اشکال استاد به رد مذکور

ما قبول می­کنیم جزا منحل می­شود. اصلا انحلال درست است یا نه، محل کلام است و ما گفتیم خلاف ارتکاز است. حالا منحل باشد ولی ملازمه ندارد. یعنی جزا انحلال پیدا کرده است؛ ولی معلق، عموم احکام انحلالیه باشد. مجرد این که جزا منحل می-شود ملازمه ندارد با این که معلق احکام انحلالیه است. ممکن است عکس را بگوییم. یعنی انحلال تامل عقل است و ابتدا به ذهن نمی­آید و چیزی که ابتدا به ذهن می­آید، عموم احکام است؛ پس معلق هم عموم است.

انحلال دقت عقلی است و فهم عرفی همان عموم است. شما می­گوید لحاظ عموم اشکالی ندارد پس انحلال بودن نتیجه نمی­دهد باید ببینیم متفاهم عرفی چیست. عرف تعلیق همه را احساس می­کند. اذا لبس الامیر الدرع لا یخاف احدا. عمود کلام عموم است و این عمود هم مهم است.

### تفصیل بین عام و اطلاق از منظر مرحوم صدر و رد آن

مرحوم صدر بین مطلق و عام فرق گذاشته است. در مطلق حرف میرزا را قبول کرده است. در باب استصحاب این حرف را گفته است. یعنی حکم بر طبیعت را معلق کرده است و تعلیق عموم نیست. به نظر ما این مطلب هم خلاف ارتکاز است و به ذهن می­آبید این مطلق خلف است.

بیان مطلب: به نظر ما اگر بنا باشد اذا غضب الامیر لا یحترم انسانا، عموم باشد، حالا اگر گفت اذا غضب الامیر لایحترم الانسان، به نظر می­آید متفاهم عرفی همان است. ما اساس سلب عموم و اطلاق را این می­دانیم که در جزاء هر چه عمود کلام باشد فهو المعلق. مثلا در باب اضافه اگر بعد از مضاف و مضاف الیه ضمیری آمد، به مضاف رجوع می­کند چرا که مضاف عمود کلام است. مثلا اگر گفت جائنی غلام زید و هو جمیل مراد غلام است نه زید. مضاف الیه خلاف ظاهر است.

#### بیان شبهه در باب مفهوم گیری و جواب آن

لذا در جاء زید فاکرمه شبهه­ای است که با این بیان دفع می­شود. شبهه این است: اکرام اطلاق دارد و اکرامِ مطلق معلق بر مجیئ زید شده است لازمه کلام شما در این جا این است که اگر زید نیامد وجوب مطلق اکرام منتفی شود، نه وجوب اکرام مطلق؛ پس ان جائک زید فاکرمه اصلا مفهوم ندارد. اگر زید نیامد وجوب اکرام علی نحو اطلاق نیست؛ اما وجوب اکرام فی الجمله شاید باشد.

ما جواب دادیم: ان جائک زید فاکرمه، اطلاق اکرام عمود کلام نیست؛ بلکه به جمیع مراتبش معلق کرده است. خلاف ارتکاز است که شرط وجوب همه اکرامها آمدن باشد؛ اما بعضی از اکرام ها شرط نباشد. ظاهر این جمله تعلیق وجوب اکرام به جمیع مراتب است نه تعلیق جمیع مراتبی که وجوب دارد.

احساس ما این است که در متعلقات اطلاق عمود کلام نیست لذا ما نمی­گوییم اگر شرط منتفی شد وجوب اکرام مطلق منتفی شده است چرا که نمی­خواهد عموم اکرام را معلق کند. اطلاق اکرام نسبت به مراتب و اصنافش مد نظر نیست لذا ما احساس نمی­کنیم که اطلاق را معلق می­کند ولی اگر در جایی احساس ما این بود که عموم مد نظر است نتیجه همان سلب عموم است. فرقی بین اطلاق و عام در این جهت نیست. شبهه هم شبهه در مقابل بداهت است.

## ثمره روایت الماء اذا بلغ کرّ لم ینجسه شیئ

یک بحثی مرحوم نائینی مطرح کرده است. مساله ما در روایت مشهوره ان الماء اذا بلغ قدر کرّ لم ینجسه شیئ ثمره دارد یا نه؟

### بیان ثمره

بعضی گفته­اند ثمره این بحث در مواردی ظاهر می­شود. از جمله آن همین روایت است. اگر مفهوم سلب عموم باشد منجسیت متنجس برای ماء قلیل را ثابت نمی­کند و اگر عموم سلب باشد که مرحوم نائینی می­گفت ثابت می­شود. یعنی اگر به قدر کر نرسد و گفتیم مفهومش سلب عموم است این که عموم منتفی باشد صحیح است اما این که همه چیز نجسش می­کند دلالت ندارد. حالا اگر ما شک کردیم المتنجس ینجس ام لا؟ به مفهوم نمی­توانیم تمسک کنیم. اگر گفتیم مفهومش سلب عام است، نه نجس، نه متنجس. یکی از ادله منجسیت متنجسات برای آب قلیل می­شود.

### انکار ثمره از منظر مرحوم نائینی به ضمیمه قول به عدم فصل

مرحوم نائینی در ابتدا فرموده است: این ثمره ناتمام است و اگر قضیه مهمله باشد باز هم می­توانیم منجسیت متنجس را نتیجه بگیریم. همین که در بعضی از موارد اب قلیل را نجس کرد به خاطر نجاست؛ پس همه چیز آن را نجس می­کند؛ چرا که ما قائل به فصل نداریم.

#### اشکال: قول به فصل داریم

محل اشکال واقع شده است که ما قول به فصل داریم. بعضی قائل هستند به این که ملاقات با خصوص نجس، منجس است و متنجس، محل کلام است و جای عدم قول به فصل نیست. ملاکات هم دست ما نیست. شاید نجس منجس باشد؛ چرا که عینش نجس است؛ اما متنجس نجس نباشد و ما نمی­توانیم تعدی کنیم. در عرف هم این گونه است که یک آب خیلی پلیدی به لباس شما ملاقات کرده است و آن را می­شویید؛ ولی یک ابی که کمی قذارت دارد نمی­شویید.

### انکار ثمره بحث از منظر مرحوم نائینی به بیان ضمیمه قرینه خارجی

لذا مرحوم نائینی بیان را عوض کرده است. ایشان فرموده است: بحث ما در این روایت ثمره ندارد؛ نه به خاطر عدم قول به فصل تا این که اشکال کنید. بیان مطلب: این که فرموده است الماء اذا بلغ قدر کرّ لم ینجسه شیئ مقصود از شیئ چیست؟ شیئ که اطلاق ندارد حتی شیئ طاهر که معنا ندارد. طاهر جای بیان کردن ندارد؛ پس مراد شیئ که قابلیت تنجیس را داشته باشد. همین گونه هم هست این قابلیت در همه خطابات می­آید. اگر می­گوید این مطلب را همه می­فهمند یعنی همه کسانی که این قابلیت را دارند. یعنی شیئ که قابلیت تنجیس را داشته باشد.

بنا بر این، بر مبنایی که قضیه مهمله است که اشکال بر این مبنا است، می­گفت آب وقتی که قدر کر نباشد ینجسه فی الجمله هر چه قابلیت تنجیس را داشته باشد. اگر اب قلیل شد فی الجمله چیزی که قابلیت تنجیس را داشته باشد نجسش می­کند. حالا در خارج از دو حال خارج نیست یا شما ثابت می­کنید متنجس قابلیت تنجیس را دارد که در این صورت خطاب گفت اگر اب قلیل شد فی الجمله قابلیت تنجیس دارد منجس است خطاب منفصل گفته است قابلیت تنجیس را دارد پس منجس هست. اگر خطاب منفصل گفت قابلیت تنیجس را ندارد که اصلا داخل در منطوق نیست.

پس این بحث که مفهوم سلب عموم یا عموم سلب است، ثمره ندارد. مهم خطاب خارجی است که آیا قابلیت تنجیس برای این شیئ را ثابت کرده است یا نه؟

شما اگر شک کردید که متنجسی منجس آب هست یا نه، مفهوم روایت عام باشد تمسک می­شود اگر مفهوم فی الجمله باشد با همان خطاب خارجی باز می­گویید منجس هست. پس فرقی بین عموم سلب یا سلب عموم باشد.

#### اشکال استاد

ممکن است گفته شود بحث ما در این حدیث شریف ثمره دارد. این که مرحوم نائینی فرموده است لم ینجسه شیئ یعنی شیئی که قابلیت تنجیس دارد کلام متینی است. اگر قابلیت نداشته باشد که خارج است. باید اول قابلیت تنجیس را احراز کنیم تا منطوق شامل آن بشود بعد بگوییم آب کر را لم ینجس و اب قلیل را ینجس. ممکن است گاهی دلیلی که می­گوید متنجس قابلیت تنجیس را دارد اطلاق نداشته باشد. هر چند که صلاحیت را درست می­کند و قدر متیقن هم آب نیست.

خطاب گفت متنجس ینجس ولی اطلاق ندارد و قدر متیقن آن آب نیست مثلا جوامد است. شک می­کنیم که آیا این خطاب شامل آب می­شود یا نه؟ شاید آب به خاطر مطهریت داشتن با متنجس نجس نشود. بالاخره دلیل خارجی نسبت به آب مطلق، اطلاق ندارد.

در این صورت وقتی که حدیث مذکور را ضمیمه به آن خطاب کنیم ثمره دارد. این حدیث می­گوید هر چیزی که صلاحیت تنجیس را داشته باشد اب کر را نجس نمی­کند مفهومش اگر بالجمله باشد این می­شود: هر چه صلاحیت دارد نجس می­کند. به مفهوم این روایت تمسک می­کنیم و می­گوییم این متنجس که صلاحیت دارد اب را نجس می­کند چرا که مفهومش گفت هر چه که صلاحیت تنجیس را دارد و خطاب خارجی هم صلاحیت دارد.

اگر گفتیم مفهوم فی الجمله دارد، اطلاقی نداریم که هر چه صلاحیت داشته باشد اب قلیل را نجس می­کند و مفهوم هم اطلاق ندارد لذا با مشکل مواجه می­شویم.

مرحوم نائینی می­گوید مراد شیئی چیزی است که قابلیت تنجیس را داشته باشد. ما متنجسی پیدا کردیم به حکم روایت خاص صلاحیت تنجیس را دارد ولی اطلاق ندارد. روایت خاصه صلاحیت را درست می­کند و داخل منطوق می­شود. مفهومش اگر حکم عام باشد می­گویدهر چه صلاحیت داشته باشد اب قلیل را نجس می­کند پس منجس هست اما اگر مفهومش فی الجمله باشد ما نمی­دانیم این مورد از بعضی از مواردی است که نجس می­کند یا نه، نمی­توانیم به مفهوم تمسک کنیم.

تمام نکته این است: شما که می­گوید با دلیل خاص مطلب تمام می­شود، درست نیست چه بسا این دلیل خاصل اجمال دارد. ادامه بحث در جلسه بعد.